می جست/ می جست

اکبرزاده، هادی

اختلاف قرائت برخی از ابیات شاعران و تلفظ دو یا چندگانه‏ای که که گاه یک فعل یا یک عبارت بر می‏تابد، سبب چندگونه‏شدن مفهوم یک بیت یا یک عبارت می‏شود و این امر اجتناب‏ناپذیر است. در این گونه موارد، غالبا رأی دانشوران نکته‏سنج و آگاه به معانی و تعابیر واژه‏ها و اصطلاحات می‏تواند راهگشای جویندگان حقیقت باشد.

درهمین اثر، نویسنده پژوهشگر، عبارت «می‏جُست» یا «می‏جَست»، دربیتی از غزلیات سعدی را که شعرترانه‏ای نیز شده‏است، مورد بحث و بررسی قرارداده و با شاهد مثال‏هایی از اشعار شاعرانی چون: مولوی، اوحدی، خاقانی، نظامی، انوری، صائب و دیگران، شکل درست قرائت عبارت و مفهوم دقیق آن را، دربیت نشان داده‏است. نکته در خور ذکر، این که، سیدجعفر شهیدی، طی یادداشتی، بر درستی نظر نویسنده دراین جستار صحه نهاده‏است.

منظور از اختلاف قرائت دو یا چند گونه، خواندن یک کلمه یا عبارت است.(1) که «درهر متنی، به ویژه هر متن کهنی پیش می‏آید، مثلا در دیوان حافظ، اختلاف قرائت‏های فراوانی رخ داده‏است. حتی اگر نسخه اصیلی از دیوان حافظ به خط خود او، در دست بود، بازهم این اختلافات پیش می‏آمد، مگر آن که هرگز از روی آن استنساخی نکرده‏باشند و نکنند و فقط همان متن واحد را، آن هم به طریق چاپ عکسی کاملا روشن و خوانا، به طبع برسانند. دراین صورت، فقط یکی از علل اختلاف آفرین، یعنی دخالت نسخه‏نویسان حذف می‏شد ولی بقیه علل به قوت خود باقی بود و پدیدآمدن اختلاف قرائت و طرزخواندن و وصل و فصل اجزای جمله و نظایر آن، ناگزیربود.»(2)

دیوان غزلیات استاد سخن سعدی شیرازی نیز از این اختلاف قرائت‏ها، به دور نیست‏هرچند این اختلاف قرائت‏ها، نسبت به اختلاف نسخ، کمتر مورد توجه صاحبنظران قرارگرفته‏است. آنچه دراین مقال بدان می‏پردازیم، بحثی پیرامون اختلاف قرائت در بیتی از غزلیات سعدی است:

دیده‏ام می‏جست و گفتندم نبینی روی دوست

عاقبت معلوم کردن کاندرون سیماب داشت.(3)

که درمصرع اول فعل «می‏جُست» را می‏توان به دو صورت می‏جُست ) mi jost ( و (می‏جَست)

) mi jast( قرائت کرد. ازجمله در نوار «دستان» دارای مجوز شماره 2/ 576، دل‏آواز) به صورت (می‏جُست) ) mi jost(خوانده شده‏است.

به دلایلی که عرض می‏کنم قرائت (می‏جُست) ) mi jost( ضعیف است و قرائت صحیح‏تر (می‏جست» mi jast( است.

1- رابطه معنایی بین دو مصرع: لطف معنی درآن است که بین مصراع اول و دوم این بیت، رابطه باشد، چون درمصراع دوم، مسأله‏ای برای شاعر مشخص می‏شود و می‏گوید:عاقبت معلوم کردم کاندرون سیماب داشت. یعنی سرانجام برایم مشخص شد که در چشم، سیماب وجود دارد. حال رابطه میان مصراع اول و دوم با قرائت مورد نظر ما، چگونه است؟

در قرائت «می‏جست» ( mi jast) نکته ظریفی وجود دارد و آن این است، که شاعر «اشاره به عقیده‏ای قدیمی دارد که رواج داشته و دارد و آن این است که اگر ابرو و چشم کسی بپرد خبری خوش یا حادثه نیک در راه است.» (4) یا نشان از راه رسیدن و دیدن کسی است که منتظرش بوده‏ایم.

شواهدی برای اثبات این مطلب وجود دارد:

مولوی: چشمم همی پرد مگر آن یار می‏رسد

دل می‏جهد نشانه که دلدار می‏رسد

... آن گوش انتظار خبر نوش می‏کند

و آن چشم اشکبار به دیدار می‏رسد(5)

مولوی: کو همانجا که به وقت علتی

چشم پرد بر امید صحتی(6)

مولوی: دی دل من می‏جهید و هر دو چشمم می‏پرید

گفتم این دل تاچه بیند وین دو چشمم بامداد(7)

اوحدی:

جستن چشم راست از شادی

خبرت گوید و زآزادی(8)

مولوی:

ابروم می‏جهید و دل بنده می‏تپید

این می‏نمود رو که چنین بخت در قفاست(9)

2- رابطه «جستن» jastanو سیماب:

سیماب در ادب فارسی رمز لغزندگی، اضطراب و بی‏قراری است:

سنایی: بی‏تو لرزان و تپان بر روی خاک

راست چون سیماب بودم دی و دوش (10)

سیف فرغانی: بر زمین گر ز سر کوی تو بادی بوزد

خاک دیگر نکند بی‏تو چو سیماب قرار

- گه چو سیماب مضطرب گردد

دل مسکین ز روی زر دیدن

- خانه‏سوز است غمت در دل من چون آتش

بی‏قرار است دل اندر بر من چون سیماب

خاقانی:

با بانگ نام توست که دجله ز شرم و لرز

شنگرف رنگ گشته و سیماب سان شده(11)

خاصیت سیماب بود عاشق را

تا کشته نگردد اضطرابش نرود (بوسعید)

انوری:

از روشنان شب که چو سیماب و اخگراند

پیوسته بی‏قرار چو سیماب و اخگرم(12)

خاقانی:

دلی بودم از غم چو سیماب لرزان

چو سیماب از آن جابه‏جا می‏گریزم(13)

خاقانی: ز آتش سینه مرا صبر چو سیماب پرید

صبر پران شده را مرغ به پر می نرسد(14)

صائب: دل نیاسود از تپیدن یک نفس در سینه‏ام

جای خود را گرم این سیماب نتوانست کرد(15)

یا: هر نفس از دیده می‏ریزم به یادت آب را

بی‏قراری کم نگردد دل سیماب را(16)

با توجه به این رابطه، مشخص می‏شود که جستن چشم شاعر، به خاطر سیمابی است که در چشم او وجود دارد به این دلیل است، که می‏گوید: عاقبت معلوم کردم، که اندرون سیماب داشت.

3- رابطه سیماب و آب چشم (اشک): شاعران، اشک چشم را به سیماب مانند کرده‏اند و گاه سیماب به صورت استعاره مصرحه (از اشک) آمده است.

از سعدی:

دانی به چه ماند آب چشم

سیماب که یکدمش سکون نیست(17)

- ساکن نمی‏شود نفسی آب چشم من

سیماب طرفه نبود اگر بی‏سکون شود(18)

- تا کی ای چشمه‏ی سیماب که در چشم منی

از غم دوست به روی چو زرم برخیزی؟(19)

خاقانی:

چشم در خاکش بمالم تا شود سیماب ریز

گوش را یکسر بینبارم هم از سیماب چشم(20)

نظامی:

به مژگان خون بی‏اندازه می‏ریخت

به هر نوحه سرشکی تازه می‏ریخت

چو مرغی نیم کشت افتان و خیزان

زنرگس بر سمن سیماب ریزان(21)

صائب: خودداری سیماب بر آیینه محال است

چشمی که به رویش ندویده است کدام است(22)

با توجه به این مطالب، بالصراحه برمی‏آید که دو مصراع مورد بحث، ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و معنی بیت اینگونه می‏شود: چشمم می‏پرید (تصور می‏کردم این پریدن، خود نشانی از دیدن دوست است و او را خواهم دید) اما به من گفتند که روی دوست را نخواهی دید. سرانجام برایم معلوم شد، که اشک‏های چون سیماب داخل چشم، موجب پریدن چشم شده و او را نخواهم دید. (پریدن چشم من، رابطه‏ای با دیدن معشوق نداشته، بلکه دلیلش سیماب (اشک) آن بوده است.)

پی‏نوشت‏ها:

1- ذهن و زبان حافظ، بهاالدین خرمشاهی، انتشارات معین، تهران، 1374، چاپ پنجم، ص 153.

2- چهارده روایت، نوشته بهاالدین خرمشاهی، تهران، کتاب پرواز، 1368، ص 20.

3- کلیات سعدی به اهتمام محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، تهران 1372، چاپ نهم، ص 459. بیت در متن به صورت:

دیده‏ام می‏جست و گفتندم نبینی روی دوست

خود درفشان بود چشمم کاندرو سیماب داشت

در پاورقی مصراع دوم در نسخه‏ای دیگر به صورت «عاقبت معلوم کردم کاندرون...» است.

4- گزیده غزلیات شمس، به انتخاب دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، شرکت کتابهای جیبی، تهران، 1363، ص 83 و 82.

5- کلیات شمس تبریزی، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1376، چاپ چهاردهم، ص 352، غزل 870.

6- شرح مثنوی، دفتر ششم، دکتر سیدجعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1380، چاپ اول، ص 490.

7- کلیات شمش تبریزی، همان، ص 310، غزل 749.

8- امثال و حکم دهخدا، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ یازدهم، 1379، جلد دوم، ص 584.

9- کلیات شمس تبریزی، همان، ص 207.

10- در اقلیم روشنایی، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگه، تهران، 1373، چاپ اول، ص 75.

11- دیوان خاقانی شروانی، با مقدمه استاد فروزانفر، انتشارات نگاه، تهران 1375، چاپ اول، ص 281.

12- دیوان انوری، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1376، چاپ پنجم، ص 326.

13- دیوان خاقانی، ص 685.

14- دیوان خاقانی، ص 584.

15- دیوان صائب تبریزی، محمد قهرمان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1374، ج سوم، ص 1156.

16- دیوان صائب، همان، ص 3668.

17- کلیات سعدی، همان، ص 659.

18- کلیات سعدی، همان، ص 509.

19- همان، ص 627.

20- دیوان خاقانی، همان، ص 679.

21- خسرو و شیرین نظامی، به تصحیح دکتر ثروتیان، انتشارات توس، چاپ اول، 1366، ص 571.

22- دیوان صائب، همان، ص 1046.